

The Creational Guardianship of the Prophets from the Perspective of the Quran

Received: 2024/07/10

Accepted: 2024/11/24

Abdallah Ebrahimzadeh Amoli*
(188-209)

The main question of the following article is: Does the Holy Quran confirm the creational guardianship of the divine prophets? And if it does, has it also specified the limits of the creational guardianship of the prophets? The importance of the issue is that by discovering and proving the creational guardianship of the prophets from the perspective of the Quran, we become more aware of their greatness and high position before God, as well as their role and influence in the system of existence and in human life; and in the light of that, our religious belief is strengthened and we find a stronger spiritual bond with those divine leaders. An examination of the verses of the Holy Quran shows that the divine prophets, in the light of their continuous sincere obedience and service to God Almighty, have attained the status of perfect humans, have become the embodiment of the divine names and attributes, and in the light of that, have become the embodiment of divine guardianship and power, and as a result, have attained creational guardianship and in cases and at times of need, have demonstrated their power and exercised guardianship in the form of miracles and dignity. In this article, the origin of the creational guardianship is also shown, which is the continuous sincere obedience and servitude of God Almighty, which has manifested itself in perfect humans - namely, the prophets and Imams (AS) - in the form of knowledge and infallibility, and has endowed them with divine knowledge and comprehensive infallibility. They, especially the last Prophet and his twelve successors, the Imams of Guidance (AS), have access to the highest level of human perfection and the position of a perfect human being at its highest level, and in light of this, they have achieved absolute creational guardianship. The method of this research is descriptive-analytical of narrative sources.

Keywords: Wilayat, Creational Wilayat, Prophets, Creational Wilayat of Prophets, Perfect Man, Servitude of God.

*. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Research Institute of Theology and Islamic Studies, Imam Sadiq (AS) Research Institute of Islamic Sciences, Qom, ebrahimzadeh321@gmail.com.



ولایت تکوینی انبیا از نگاه قرآن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۴

عبدالله ابراهیمزاده آملی*

(۱۸۸-۲۰۹)

چکیده

پرسش اصلی نگاشته پیش‌رو آن است که: آیا قرآن کریم ولایت تکوینی پیامبران الهی را تأیید می‌کند؟ و اگر تأیید کرده، آیا حدود ولایت تکوینی پیامبران را نیز مشخص کرده است؟ اهمیت موضوع از آن روست که با کشف و اثبات ولایت تکوینی پیامبران از نگاه قرآن، به عظمت و جایگاه رفیع آنان نزد خداوند و نیز نقش و تأثیرگذاری‌شان در نظام هستی و در زندگی بشر بیشتر آگاه می‌شویم؛ و در پرتو آن اعتقاد دینی ما تقویت شده و نسبت به آن رهبران الهی پیوند معنوی قوی‌تری پیدا می‌کنیم. بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که انبیای الهی در پرتو طاعت و بندگی خالصانه مستمّر خدای متعال، به مقام انسان کامل دست یازیده، مظهر اسما و صفات الهی شده‌اند و در پرتو آن، مظهر ولایت و قدرت الهی گشته‌اند و در نتیجه، به ولایت تکوینی دست یافته‌اند و در مواردی و به هنگام ضرورت به صورت معجزه و کرامت، قدرت‌نمایی کرده، اعمال ولایت نموده‌اند. در این مقاله خاستگاه ولایت تکوینی نیز نشان داده شده است و آن طاعت و بندگی خالصانه مداوم خدای متعال می‌باشد که در انسان‌های کامل - یعنی پیامبران و امامان علیهم‌السلام - به صورت علم و عصمت تجلی کرده و آنان را از علم الهی و عصمت همه‌جانبه برخوردار نموده است و آن‌ها به‌ویژه پیامبر خاتم و اوصیای دوازده‌گانه‌اش، ائمه هدی علیهم‌السلام، به بالاترین مرتبه کمال انسانی و مقام انسان کامل در بالاترین مرتبه اش دسترسی دارند و در پرتو آن به ولایت مطلقه تکوینی نائل شده‌اند. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی از منابع نقلی است.

کلیدواژگان: ولایت، ولایت تکوینی، پیامبران، ولایت تکوینی پیامبران، انسان کامل، بندگی خدا.

*. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، پژوهشکده الهیات و معارف اسلامی، پژوهشگاه علوم اسلامی امام

صادق علیه‌السلام، قم، ایران، ebrahimzadeh321@gmail.com.

مقدمه

با بررسی و کنکاش در متون دینی به دست می‌آید که ولایت از مهم‌ترین و محوری‌ترین مسائل دینی و اعتقادی اسلام ناب است. ولایت در آثار دین‌پژوهان و الهی‌دانان از چنان جایگاهی برخوردار است که اگر آن را عصاره توحید و خداپرستی و حقیقت ایمان بنامیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم؛ زیرا ولایت تجلی توحید ربوبی، نمودار حاکمیت مطلق و مالکیت بلامنزاع خداوند و نشانگر اراده تکوینی و تشریحی او در انسان و جهان است و از این جهت پژوهش در آن اهمیتی جدی دارد؛ اما ممکن است شبهاتی بر ولایت تکوینی انبیا مطرح شود که می‌تواند چالش برانگیز باشد. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قرآن ولایت تکوینی پیامبران را تأیید می‌کند؟ به دنبال این پرسش، این پرسش‌ها نیز مطرح می‌شوند که: با توجه به اینکه خاستگاه اصلی و حقیقی همه انواع ولایت (تکوینی و تشریحی) ذات بی‌همتای خدای متعال است، چگونه و از چه راهی دیگران و به طور مشخص اولیا و انبیا می‌توانند به ولایتش دست یابند؟ به فرض امکان دستیابی اولیا و انبیای الهی به ولایت تکوینی، حدود ولایت اولیا و انبیا چقدر است؟ فرض بر این است که ولایت تکوینی انبیا در قرآن مورد تأیید است و این پژوهش می‌کوشد تا با ابزار کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی به «ولایت تکوینی انبیا از نگاه قرآن» به این نکته پردازد که در قرآن و همچنین روایات، ادعیه و زیارات، ولایت تکوینی نمودار شخصیت و حقیقت انسان‌های والامقامی است که در پرتو ایمان راستین، پابندی کامل به فرآورده‌های نبوت و اطاعت و بندگی خالصانه خدای متعال، به مقام قرب الهی نائل آمدند و به ولایت تامه و مطلقه او متصل شده و آینه وجود او و تجلی گاه ولایت و قدرت مطلقه آن ذات ربوبی گشته‌اند (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۶، ۴۰-۵۰).

۲. مفاهیم

۲-۱. ولایت

واژه «ولایت» و «وَلَايَة» از ماده «وَلَّى»، به معنای نزدیکی، تسلط، قدرت، فرمانروایی، نصرت، محبت و دوستی، مسئولیت‌پذیری، حکم، سلطنت، پشتیبانی، زمامداری،

سرپرستی و تصرف در اشیا و امور انسان‌ها آمده است. (الشرتونی اللبنانی، ۱۳۸۵، ۵؛ ۸۳۲ و ۸۳۳؛ طباطبایی، ۱۳۵۸، ۸۱۵؛ طریحی، ۱۳۶۷، ۲: ۵۵۴؛ ابن‌اثیر الجزری، بی‌تا، ۵: ۲۲۷).

اما ولایت در اصطلاح دینی و قرآنی، هر نوع قربی را شامل می‌شود؛ زیرا در ولایت و قرب اصطلاحی، وجود نوعی ارتباط و پیوند معنوی ضروری است، ولی در قرب لغوی ضروری نیست؛ گرچه شاید پیوندی باشد ولی نه ضرورت دارد و نه همیشگی و همه‌جایی است. براین اساس، در تعریف ولایت در اصطلاح اسلام و قرآن گفته شده: ولایت عبارت است از قربی خاص که با نوع یا نوعی از تأثیر و تأثر، تصرف و مالکیت و حاکمیت، تدبیر، تصدّی و سرپرستی همراه است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲: ۱۳؛ طبرسی، ۱۳۳۹، ۳-۴: ۳۲۳-۳۲۶).

بنابراین، معنای اصلی و محوری ولایت همان قرب است، چه قرب مادی و مکانی و چه قرب معنوی؛ اما ولایت و قرب در اصطلاح، شامل قرب مادی و مکانی نمی‌شود؛ زیرا که در اصطلاح دین و قرآن، آن قرب و نزدیکی‌ای ولایت شمرده می‌شود که میان ولی و متولی ارتباط معنوی وجود داشته باشد و همچون تولّی و در کنار هم بودن چوب و سنگ نباشد که هیچ‌گونه ارتباط معنوی میانشان نیست. پس ولایت در معنای اصطلاحی، قرب معنوی خاصی است که در پرتو ایمان و عمل صالح به دست می‌آید و با نوعی سرپرستی و تصرف در امور و مالکیت در تدبیر امور انسان توسط ولیّ مطلق و صاحب اصلی همه اقسام ولایت، یعنی خداوند متعال، همراه است.

نکته‌ای که باید یادآور شویم این است که این نزدیکی یا قرب و اتصال معنوی به خداوند متعال و اولیای خاص او - یعنی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام - باطن‌السّرّان، محبت و عشق‌ورزی است؛ چون بدون عشق و علاقهٔ مُحِبّ به محبوب اساساً هیچ‌گونه پیوند، اتصال و ارتباطی شکل نمی‌گیرد تا آن قرب و نزدیکی مورد اشاره محقق شود. از این رو، قرآن کریم در آیات زیادی از دوستی با کافران و مشرکان به شدّت نهی می‌کند (ممتحنه: ۲۱)، (آل‌عمران: ۲۸) و (مائده: ۵۱)؛ چراکه این دوستی و محبت به آن‌ها مایهٔ نزدیکی و پیوند معنوی با آنان می‌شود و منجر به ولایت‌پذیری به معنای قبول سرپرستی آنان و پیروی از مکتب و مرام باطل آنان می‌شود.

۲-۲. ولایت تکوینی

واژه «تکوین» از ماده «کون» به معنای بودن، وجود و هستی است (طریحی، ۱۳۶۷، ۴: ۸۵؛ ابن اثیر، بی تا، ۴: ۲۱۱). باین بیان، باتوجه به معنای ولایت، ولایت تکوینی، به معنای تصرف وجودی و دگرگونی در آن است؛ و مراتب بسیاری دارد و از آفرینش جهان گرفته تا زنده کردن مردگان، شفای بیماران و غیر آن را شامل می شود و به محض اعمال اراده ولی بی درنگ محقق می شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یس: ۸۲)؛ فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: موجود باش! آن نیز بی درنگ موجود می شود».

۳. ولایت تکوینی از دیدگاه برخی حکما و فلاسفه

برای روشن شدن بیشتر معنای ولایت تکوینی، سخنان برخی بزرگان حکمت و کلام در تبیین معنای مراد از ولایت تکوینی ارائه می شود.

استاد شهید مطهری - که از ولایت تکوینی به «ولاء تصرف» یا «ولاء معنوی» تعبیر می کند - در این باره می نویسد:

ولاء تصرف یا ولایت معنوی، نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است... مقصود از ولایت تکوینی این است

که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل آید و اثر وصول به مقام قرب - البته در مراحل عالی آن - این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می شود. زمین هیچ گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد و به عبارت دیگر، از «انسان کامل» خالی نیست (شهید مطهری، ۱۳۸۵، ۳: ۲۸۴ و ۲۸۵).

یکی دیگر از بزرگان حکمت و کلام معاصر نیز می نویسد: ولایت تکوینی به معنای سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آن هاست، مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود، مانند نیروی

وهمی و خیالی و نیز قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب، ولایت دارد؛ بر اعضا و جوارح سالم خود ولایت دارد. بازگشت این ولایت تکوینی به علت و معلول است. از این رو، ولایت تکوینی (رابطه علی و معلولی) هیچ‌گاه تخلف‌بردار نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۱۲۴).

۴. رابطه علم و عصمت با ولایت

پرسش این است که چگونه ممکن است انسان موجود ممکن فقیر بالذات به ولایت تکوینی دست یابد و آن چنان قدرتمند شود که بتواند در جهان و پدیده‌های آن تأثیر بگذارد و تا این حد گسترده، که حکما و متکلمان از آن به «ولایت مطلقه تکوینی» یا «ولایت کلیه تکوینی» تعبیر می‌کنند؟! (طباطبایی، ۱۳۸۶، ۱۰۳ و ۱۰۴؛ اصفهانی نجفی، ۱۴۰۸، ۹۲؛ امام خمینی، ۱۳۸۱: ۴۵ و ۷۹؛ میرجهانی طباطبایی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۷۵-۲۸۵؛ شهید مطهری، ۱۳۸۵، ۳: ۳۰۳-۲۸۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵، ۴۳۱-۴۳۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵).

پاسخ این است که هرچند که انسان به حسب ذات موجودی فقیر و در غایت ناتوانی و ضعف است، تاجایی که به تصریح قرآن کریم حتی قادر نیست در برابر حمله مگسی از خود دفاع کند! (حج: ۷۳)، ولی همین قطره ناچیز و ناتوان وقتی به اقیانوس بی‌کران هستی و توانمندی (خدای متعال) وصل گردد، خود دریا می‌شود و طوفان به پا می‌کند و بر انجام هر کاری توانا می‌شود؛ چراکه در این صورت، بنده مطیع و عبد صالح و خالص، مظهر و مظهر ولایت و قدرت مطلقه الهی می‌شود. بنابراین، حلقه اتصال این بنده ناچیز به آن اقیانوس بی‌انتهای قدرت و توانمندی و به دنبال آن کسب قدرت و توانایی، «اطاعت، عبادت و بندگی» خدای قادر متعال است.

امام صادق علیه السلام در حدیث مشهوری منسوب به ایشان می‌فرماید: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» (جعفر الصادق علیه السلام، ۱۴۰۰، ۷). عبادت و بندگی [و پیمودن راه قرب الهی]، گوهری است که حقیقت (و نتیجه) آن خداوندگاری [قدرت‌نمایی و توانایی فوق‌العاده] است. همچنین، آن حضرت و فرزند گرامی اش امام محمد باقر علیه السلام، در حدیث دیگری مشهور به «قرب نوافل» از جد گرامی شان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که از خدای متعال نقل

کرده‌اند: هیچ بنده‌ای با هیچ چیزی به من نزدیک نشده است که از فرایض [انجام واجبات و ترک محرّمات] نزد من محبوب‌تر باشد. همانا، بنده من به وسیله نافلة به من نزدیک می‌شود تا اینکه محبوب من می‌گردد. همین که محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن حمله می‌کند. اگر مرا بخواند، اجابت می‌کنم و اگر از من بخواهد، می‌بخشم (ثقة الاسلام کلینی، ۱۴۰۱، ۲: ۳۵۲ و ۳۵۳).

در این حدیث حقّ مطلب ادا شده است: عبادت موجب تقرب به خدا و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست؛ یعنی با عبادت، انسان به خدا نزدیک می‌شود و بر اثر این نزدیکی، قابلیت عنایات خاص می‌یابد و با آن عنایت‌ها، گوش، چشم، دست و زبان او حقّانی می‌گردد؛ با قدرت الهی می‌شنود و می‌بیند و می‌گوید و حمله می‌کند و به لطف الهی، دعایش مستجاب و خواسته‌هایش برآورده می‌شود (شهید مطهری، ۱۳۸۵، ۳: ۳۰۷).

با این حال، برخی آیات و روایات دیگر نیز وجود دارد که دو عنصر «علم» و «عصمت» را سبب دستیابی انسان کامل به ولایت تکوینی اعلام می‌کنند. از جمله این آیات، آیه ۴۰ سوره نمل است که در آن آمده، به دنبال درخواست سلیمان نبی علیه السلام از اطرافیان، مبنی بر آوردن تخت بلقیس (ملکه سبا)، وصی آن حضرت به نام «آصف بن برخیا» به دلیل برخورداری از علم، تخت پادشاهی بلقیس را همراه با خودش در چشم به هم زدنی از سبا - که در فاصله بسیار دوری قرار داشت - نزد سلیمان در کنعان آورد! (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۴: ۸۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ۵: ۱۰۹).^۱

همچنین، از جمله آیاتی که «عصمت» را شرط دستیابی به امامت و ولایت باطنی و تکوینی اعلام کرده است، آیه ۱۲۴ سوره بقره است: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)؛ (به خاطر آورد) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. ابراهیم عرض

۱. متن این آیه و شرح بیشتر درباره آن به زودی خواهد آمد.

کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد! [و فقط آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند].».

این آیه مربوط به اواخر نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام است. از این رو، امامت در آیه به معنای نبوت نیست؛ چون او پیش از این پیامبر بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۶)، بلکه امامت باطنی است که همان ولایت تکوینی می‌باشد (همان، ۲۶۷ و ۲۶۸).

جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» نیز می‌رساند که چنین امامی و چنین مقام معنوی بالایی ضرورت دارد که شخص معصوم باشد؛ در غیر این صورت، شایسته چنین مقام و منزلت معنوی بسیار بالایی نخواهد بود. به همین دلیل، خداوند در پاسخ به درخواست حضرت ابراهیم، به طور مشروط آن را پذیرفته است و آن اینکه ظالمین از فرزندان او، یعنی غیر معصومان از آنان، نمی‌توانند به آن دست یابند (همان، ۲۶۹). به همین دلیل، مراد از ظلم در ظالمین، به معنای عام و گسترده آن است؛ اعم از شرک، گناه و هرگونه لغزش، خطا و اشتباه (همان، ۲۶۹ و ۲۷۰).

بنابراین، جمع میان آن آیات و روایاتی که عبادت و بندگی خدا را مایه کمال‌یابی، رسیدن به قرب الهی و دستیابی به این مقام معنوی بالای «ولایت تکوینی» می‌دانند و این دسته از آیات و روایات، آن است که بگوییم «علم و عصمت» بزرگ‌ترین و برترین ثمره و نتیجه عبادت و بندگی بندگان مخلص و پاک‌باخته - یعنی پیامبران و امامان علیهم السلام - است، که آن‌ها را به قله کمالات و مقامات والای انسانی، یعنی مقام و منزلت «انسان کامل»، رسانیده است و در نتیجه آنان را به قول استاد شهید مطهری، «قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان» گردانیده است (شهید مطهری، ۱۳۸۵، ۲۸۵).

رابطه عصمت و طاعت و بندگی روشن است؛ چون عصمت یعنی دوری از گناه و ترک نافرمانی خدا از یک سو و طاعت و بندگی خالصانه خدای متعال از سوی دیگر؛ اما ارتباط علم و بندگی خدا به این صورت است که علم مورد نظر در پیامبران و امامان علیهم السلام نیز در ارتباط کامل با عبادت و بندگی است؛ زیرا از سنخ «علم لدنی» است که به تصریح قرآن (کهف: ۵۶، انبیا: ۷۹)، آموختنی و تعلیم‌گرفتنی نیست، بلکه موهبت الهی است که در پرتو طاعت و بندگی خالصانه خدا به دست می‌آید (امام غزالی، ۱۳۶۱: ۵۵ و ۵۶).

آری، انسان کامل به تصریح امام خمینی آن چنان پاک و زلال شده که آینه وجودش مظهر جمیع اسماء و صفات حق تعالی گشته و لذا مظهر قدرت و ولایت مطلقه ربوبی شده است... (امام خمینی، ۱۳۸۱، ۲۶ و ۲۷).

۵. رابطه نبوت و ولایت

میان نبوت و ولایت، حداقل در دو جهت مهم، رابطه برقرار است:

۱. ولایت - به معنایی که بیان شد - زیربنای نبوت و رسالت، و زمینه ساز تحقق آن در انسان است، چون بدون داشتن شایستگی اخلاقی و کمال معنوی لازم [ولایت]، دستیابی به این مناصب الهی ممکن نیست. به همین دلیل، ولایت در رتبه از نبوت و رسالت برتر است. ولایت باطن نبوت و رسالت است و نبوت و رسالت ظاهر ولایت (امام خمینی، ۱۳۷۲، ۷۷؛ حسن زاده آملی، ۱۳۶۱، ۴۵). با این حال، ولایت شرط لازم تحقق نبوت و رسالت در انسان است، نه شرط کافی آن. ولایت، همانند نبوت و رسالت، صرف منصب و مقام انحصاری و افاضی و موهبتی نیست و راه دستیابی به آن - همچون خود عصمت - برای دیگران باز است. از این رو، هر نبی و رسولی «ولی الله» است، ولی چنین نیست که همه اولیای الهی، به ضرورت، پیامبر و رسول الهی نیز باشند.

۲. نبوت و ولایت، هر دو سمت های راهنمایی و هدایتگری خلق اند، ولی نبوت و رسالت به تصریح قرآن کریم، صرف راهنمایی به معنای ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و مانند آن است (ر.ک. نور: ۲۴، عنکبوت: ۱۸، یس: ۱۷). در اصطلاح نیز از سمت راهنمایی و هدایتگری، به «ارائه طریق» تعبیر می شود؛ اما ولایت، افزون بر نشان دادن راه و راهنمایی، راهبری نیز هست، که از آن در اصطلاح به «ایصال إلى المطلوب» (رسانیدن به سرمنزله مقصود هدایت و رستگاری) تعبیر می شود (انبیاء: ۷۳؛ سجده: ۲۴).

به بیان شهید مطهری، نبی و رسول به منزله کسی است که خفته در بیابان را بیدار می کند تا در طلب راه و راهنما برآید؛ ولی صاحب ولایت کسی است که طالبان راه را به سوی مقصد نهایی راهبری و راهنمایی می کند. بشر علاوه بر راهنمایی به راهبری نیاز دارد؛ یعنی

نیازمند است که صاحبان ولایت [از میان پیامبران و اوصیای آنان] نیروهای وی را بسیج کنند و حرکت دهند و سامان و سازمان بخشند و او را هدایت کنند و به مقصد نهایی کمال وجودی اش برسانند (شهید مطهری، ۱۳۶۴، ۴۷ و ۴۸، همو، ۱۳۷۸، ۷: ۴۲۸).

شایان ذکر است که آنچه قرآن و اسلام تحت عنوان رهبری مطرح می‌کند چیزی فراتر و عمیق‌تر از رهبری‌ای است که امروزه در جوامع بشری مطرح می‌شود (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۷۲-۲۷۷؛ ۱۴: ۳۰۴ و ۳۰۵؛ همو، ۱۳۸۶، ۶۳).

اینک پس از بیان این مباحث مقدماتی، وقت آن رسیده که ببینیم در قرآن کریم ولایت تکوینی انبیا و اوصیا چگونه انعکاس یافته و قلمرو ولایت تکوینی‌شان تا کجاست.

۶. بازتاب ولایت تکوینی انبیا و اوصیا در قرآن

پیشاپیش چند نکته را یادآور می‌شویم:

الف) قرآن کریم ظهور و بروز ولایت تکوینی ارسوی انبیا و اوصیا و قدرت‌نمایی آنان در این خصوص را در قالب کرامات و معجزات مطرح می‌کند؛

ب) قرآن کریم به مواردی از قدرت‌نمایی برخی از پیامبران اشاره می‌کند، نه همه آنان؛ چون دیگر پیامبرانی که از قدرت‌نمایی آنان در قرآن خبری نیست آنان هم از ولایت تکوینی - به تناسب مقام معنوی و قرب الهی و نیز مسئولیت الهی‌شان - برخوردار بوده‌اند؛ همچنان‌که موارد مورد اشاره قرآن از برخی پیامبران نیز همه قدرت و توان آن انسان‌های کامل و صاحب ولایت تکوینی نیست؛ چون آنان توان قدرت‌نمایی بیش از این موارد را نیز دارا بودند.

پ) پیامبران قدرت و توان ولایی‌شان را در مواقع لزوم و ضرورت اعمال می‌کردند و آن: یا برای چیره شدن بر مخالفان نبوت یا برای جذب موافقان به مکتب و مرام دینی و الهی خویش بوده است، که آن هم معمولاً به درخواست مخالفان صورت می‌گرفته است؛

ت) قرآن کریم کرامات و معجزات انبیا و اوصیا را به خود آنان نسبت می‌دهد، به طوری که اراده و خواست آن‌ها را در پیدایش این نوع تصرفات ولایی مؤثر می‌داند؛ و این کار را با «توحید افعالی» و این‌که همه کارها با قدرت و نیروی الهی انجام می‌گیرد، منافی

نمی‌داند؛ زیرا هرگاه آنان در انجام کارهای خارق‌العاده خود اصیل و مستقل باشند و در مقام ایجاد از قدرت الهی و اذن و اراده او بی‌نیاز باشند، در این صورت با توحید افعالی - و این که در جهان، مؤثر مستقلی جز خدا نیست - تضاد پیدا می‌کند؛ ولی اگر همه کارهای آنان با نیرو و قدرتی انجام گیرد که خداوند به آنان در پرتو بندگی خالصانه، عنایت کرده است، این اعتقاد نه تنها با توحید افعالی تضاد ندارد، حقیقت توحید افعالی چیزی جز این نیست (سبحانی، ۱۳۶۶، ۵: ۱۸۱).

اینک به نمونه‌های قرآنی از اعمال ولایت تکوینی انبیا و اوصیای انبیا - در قالب کرامات و معجزات - اشاره می‌شود:

۶-۱. قدرت‌نمایی آصف بن برخیا

آن‌گاه که حضرت سلیمان نبی علیه السلام در جمع اصحاب و اطرافیانش گفت: «یا ایها المَلَأُوا اَیْکُمْ یَاتِیْنِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ اَنْ یَأْتُوْنِی مُسْلِْمِیْنَ (نمل: ۳۸)؛ کدام یک از شما تخت او [بلقیس، ملکه سبا] را پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند، برای من می‌آورد؟» یک نفر از حاضران در مجلس گفت: پیش از آنکه تو از جای خود برخیزی [مجلس به پایان رسد] من آن را می‌آورم و من بر این کار توانا و امینم (نمل: ۳۹).

فرد دیگری که مفسران نام او را «آصف بن برخیا»، وزیر و وصی حضرت سلیمان علیه السلام - که او نیز از پیامبران بود - اعلام می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۵: ۳۶۴؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۴: ۸۸)، گفت: من در یک چشم به هم زدن می‌توانم آن را بیاورم! چنان که خداوند در این آیه به آن تصریح کرده است: «قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اَنَا اَتِیْكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ یُّرْتَدَّ اِلَیْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَاَهٗ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهٗ قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّیْ لَیْبَلُوْنِیْ اَاَشْكُرُ اَمْ اُكْفِرُ وَاَمِنْ شٰكْرًا فَاِنَّمَا یَشْكُرُ لِنَفْسِیْهِ وَاَمِنْ كَفَرًا فَاِنَّ رَبِّیْ غَنِیْ كَرِیْمٌ (نمل: ۴۰)؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم. پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هرکس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هرکس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.»

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، خداوند در این آیه، علّت توانایی بسیار بالای روحی و معنوی این شخص بر انجام این کار شگفت‌آور را «آشنایی او به علم کتاب» اعلام داشته است؛ دانشی که به‌طور حتم فراتر از دانش‌های رایج بشری می‌باشد؛ از این‌رو، از دسترس انسان‌های عادی خارج است، بلکه از علومی است که به بندگان خالص و اولیای الهی اختصاص دارد و رهاورد بندگی خالصانه آن‌ها به خدا و تقرب به درگاهش می‌باشد (سبحانی، ۱۳۸۵، ۶۱).

۱-۱-۶. حقیقت این علم

اما اینکه حقیقت علم یادشده چیست درباره ماهیت این علم چند نکته مهم وجود دارد که باید بیان شود تا آشکار شود که چرا و چگونه این ولیّ خدا توانست در پرتو بهره‌مندی از چنین علمی به چنان قدرت شگرفی دست یابد که بر انجام آن کار خارق‌العاده و شگفت‌توانا شود:

۱. واژه «علم» در این آیه به‌صورت نکره آمده و فرموده است: «علمی از کتاب». مراد از آن علمی است - با چنان معنا و حقیقتی - که نمی‌توان آن را با الفاظ توصیف و معرفی کرد؛ یعنی از سنخ الفاظ و مفاهیم نیست. مراد از کتابی که مبدأ و سرچشمه این علم عجیب است، نیز یا از جنس کتاب آسمانی است یا لوح محفوظ. پس، مراد از «علم کتاب» آگاهی او بر کتب آسمانی است؛ آگاهی عمیقی که به او امکان داده است تا به چنان کار خارق‌عادتی دست بزند. و منظور از «لوح محفوظ» همان لوح علم خداوند است که این مرد الهی به گوشه‌ای از آن علم آگاهی یافت و به‌همین دلیل، توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم‌برهم‌زدن نزد سلیمان حاضر کند. بنابراین، روشن می‌شود که این علم نه از سنخ علوم فکری و ذهنی است و نه از سنخ علوم اکتسابی و لذا تعلّم بردار هم نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۵: ۳۶۴ و ۳۶۵).

۲. اما اینکه ماهیت حقیقی این علم چیست، علما و مفسّران اسلامی از آن به «اسم اعظم الهی» یاد می‌کنند، که وقتی به‌واسطه آن از خدا درخواستی شود، اجابت می‌کند. اسم اعظمی که در هر چیز تصرّف دارد محال است که از مقوله الفاظ باشد یا از مقوله مفاهیمی

باشد که الفاظ بر آن دلالت می‌کند، بلکه حقیقت اسم خارجی و اسم حقیقی است که اسم لفظی بر آن دلالت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۸: ۳۶۰؛ ۱۵: ۳۶۴؛ طبرسی، ۱۳۳۹، ۷-۸: ۳۴۹).

۳. آگاهی از اسم اعظم، برخلاف آنچه بسیاری تصور می‌کنند، مفهومی این نیست که انسان اسما و صفات الهی را - هر اسم و صفتی که باشد - تلفظ کند و بر زبان جاری سازد و آن‌همه اثر عجیب و بزرگ را دربر داشته باشد، بلکه آگاهی از اسم اعظم تخلّق به آن اسم و صفت الهی در پرتو بندگی خدا و کسب کمالات معنوی است. از این‌رو، شخص آگاه به اسم اعظم توانسته به حدی از نظر آگاهی و معرفت، اخلاق، تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهري از آن اسم و صفت الهی شود؛ و در نتیجه در پرتو اتصال به اسم اعظم الهی قدرت خارق عادت و فوق‌العاده‌ای پیدا کند.

۴. از آنچه گفته شد این حقیقت نیز روشن می‌شود که اسم اعظم الهی، در مقام تجلّی و تحقق، توسط انسان‌های والا مقام و کامل به‌طور یکسان و یک اندازه بروز و ظهور نمی‌کند، بلکه در مراتب گوناگون ظهور می‌کند؛ به بیان روشن‌تر، دارای مراتب می‌شود و هرکس به تناسب جایگاه کمال و قرب الهی اش به مرتبه یا مراتبی از آن دست می‌یابد و به همان مقدار و مرتبه هم دارای قدرت و ولایت الهی می‌شود و در نظام هستی اثرگذار می‌شود. روشن است برترین مرتبه ولایت و بیشترین درجه اثرگذاری در جهان هستی از آن ولیّ مقرب و انسان متکاملی است که به بالاترین مراتب انسان کامل و مقام قرب الهی دست یازیده است و آن رسول گرامی اسلام، اوصیای دوازده‌گانه اش «ائمۀ هدی (علیهم‌السلام)» و فاطمه زهرا (علیها‌السلام) می‌باشند.

۵. باتوجه به نکته قبلی می‌شود از اسم اعظم در اختیار انبیا و اولیای الهی رمزگشایی کرد و از این طریق به حد و منزلت الهی و حدود ولایت تکوینی آنان نیز پی برد؛ زیرا در روایات معصومین (علیهم‌السلام) مربوط به «اسم اعظم الهی» (ثقة الاسلام کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۳۰؛ صفار قمی، ۱۴۰۴، ۲۰۸-۲۱۹)، آمده است که فرمودند: تعداد اسم اعظم خداوند ۷۳ حرف است. نزد آصف بن برخیا، وزیر و وصی سلیمان نبی (علیه‌السلام)، یک حرف از آن بود و با آن دعا کرد و تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن نزد سلیمان آورد و نزد ما ۷۲ حرف از آن است و یک حرف از آن را هم خداوند نزد خود نگه داشته است (ثقة الاسلام کلینی، همان؛ صفار قمی، همان،

۲۰۸) و نیز در برخی روایات دیگر آنان آمده که نزد عیسی مسیح ﷺ دو حرف از آن، نزد موسی ﷺ چهار حرف، نزد ابراهیم ﷺ شش حرف، نزد آدم ﷺ بیست و پنج حرف و نزد نوح ﷺ هشت حرف است و همه آن حروف به جز يك حرف نزد رسول اکرم ﷺ جمع شده است (ثقة الاسلام کلینی، همان؛ صفار قمی، همان). به نظر می‌رسد که این حروف اسم اعظم نمودار آگاهی غیبی و مراتب کمال معنوی و قرب ربوبی آنان است.

بنابراین، روشن شد که اسم اعظم از سنخ الفاظ و مفاهیم ذهنی نیست، بلکه مقامی از مقامات معنوی انسان کامل است (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۸۶، ۳: ۳۵۲-۳۶۴).

۲-۶. قدرت‌نمایی سلیمان نبی

قرآن کریم درباره سلیمان نبی ﷺ می‌فرماید: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (انبیاء: ۸۱)؛ و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می‌یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم».

جمله «تَجْرِي بِأَمْرِهِ» به فرمان او جریان داشت» صراحت کامل دارد که فرمان و اراده سلیمان ﷺ در بهره‌برداری از این پدیده طبیعی، کاملاً مؤثر بوده است؛ مثلاً تعیین وقت حرکت و مسیر آن و بازیستادن آن از حرکت بستگی به اراده و خواست سلیمان داشته است. از آیه ۱۲ سوره سبأ نیز استفاده می‌شود: بادی که سلیمان ﷺ از آن به عنوان مرکب استفاده می‌کرد، از صبح تا ظهر مسافت یک ماه و از ظهر تا شب مسافت یک ماه دیگر را طی می‌کرد؛ و در نتیجه، این مرد الهی می‌توانست مسافتی را که مرکب‌های آن زمان تقریباً در ظرف دو ماه می‌پیمودند، در ظرف یک روز بپیماید! چون که می‌فرماید: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْاحُها شَهْرٌ» (سبأ: ۱۲).

از آیات مربوط به حضرت سلیمان ﷺ، نکته دیگری نیز استفاده می‌شود و آن اینکه خداوند بسیاری از پدیده‌های سرکش طبیعی دیگر را نیز برای او رام کرده بود و او به هر نحوی که می‌خواست از آن‌ها با کمال آسانی استفاده می‌کرد؛ مثلاً معدن مس با تمام صلابتی که دارد، برای او به فرمان خدا به صورت چشمه روانی درمی‌آمد و او هرطور که

می خواست از آن‌ها استفاده می کرد؛ چنان که قرآن می فرماید: «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ: چشمه مس را برای او روان کردیم» (سبأ: ۱۲). نیز موجوداتی که با دیدگان عادی دیده نمی شوند، مانند جن، در تسخیر وی بوده اند و آنچه را او از آن‌ها می خواست انجام می دادند (ر.ک. سبأ: ۱۲ و ۱۳).

ظاهر مجموع آیات این است که نحوه بهره برداری او از باد و غیر آن، یکسان بوده است. درست است که بدون اذن و اراده الهی برگی از درخت پایین نمی افتد، ولی خدای قادر متعال این پدیده‌ها را به تسخیر سلیمان نبی ﷺ در آورده بود و لذا اراده سلیمان ﷺ اثرگذار شده بود. تا اراده او تعلق نمی گرفت، باد به حرکت در نمی آمد و او را با خود حمل نمی کرد؛ معدن مس به صورت چشمه آب روان نمی گشت و جن کاری انجام نمی داد.

همه این کارهای خارق العاده سلیمان ﷺ یک نوع ولایت تکوینی است؛ و معنایش این است که پیامبری بر اثر قرب و ولایتی که در پرتو عبادت و اطاعت خالصانه خدای متعال به دست آورده، خداوند چنان قدرتی به او عطا کرده بود که توانست در طبیعت تصرف کند و موجودات و پدیده‌های ریزودرشت آن، حتی جن و شیاطین را تحت فرمان خویش در آورد و بر آن‌ها حکومت و فرمانروایی کند!

۳-۶. تصرف یوسف در بینایی پدر

حضرت یعقوب ﷺ در فراق و جدایی فرزند دل‌بندش یوسف ﷺ آن قدر گریه کرد که در آخر عمر، بینایی اش را ازدست داده بود. پس از سالیان دراز مژده‌رسانی از یوسف صدیق، خبری برای یعقوب - مبنی بر زنده و سلامت بودنش - آورد و او که چشم به راه عزیز گمگشته‌اش بود، از این خیر خوشحال گشته و امیدوار به ملاقات فرزند گرامی اش شده بود. یوسف ﷺ پیراهن خویش را به برادرانش که به دیدارش در مصر رفته بودند داده بود و از آن‌ها خواسته بود که آن پیراهن را به چهره یعقوب ﷺ بیفکنند تا او بینایی خود را بازیابد. قرآن کریم در این آیه به آن تصریح کرده است: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَّةَ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (یوسف: ۹۳)؛ این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود، و همه کسان خود را نزد من آورید».

پیراهن یوسف را بر چهره یعقوب ﷺ افکندند و او در همان لحظه بینایی اش را بازیافت! قرآن کریم در این آیه به آن نیز تصریح کرده است: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (یوسف: ۹۶)؛ هنگامی که مژده رسان آمد، آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید. گفت: «آیا به شما نگفتم که بی شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!»

اکنون باید دید بازیابی بینایی یعقوب نبی ﷺ معلول چیست؟ آیا این عمل مستقیماً کار خدا بود و اراده و خواست یوسف ﷺ در آن به هیچ وجه دخالت نداشت؟ یا اینکه معلول اراده و خواست یوسف ﷺ بود و او در پرتو قدرت معنوی ای که از سرچشمه قدرت خدای متعال کسب کرده بود، توانا گشت تا به اذن او چنین کار خارق العاده ای را انجام دهد؟ (فضل بن رضا برقی، ۱: ۱۳۳).

احتمال نخست بسیار سست و بی اساس است؛ زیرا اگر شفای چشم یعقوب ﷺ فعل مستقیم خدا باشد، دیگر لازم نبود که یوسف ﷺ به برادرانش دستور دهد تا پیراهنش را بر صورت پدر بیفکنند تا بینا گردد، بلکه کافی بود دعا کند و دعای او مستجاب شود. بنابراین، چاره ای جز این نیست که بگوییم: اراده و خواست و نیز قدرت روحی - معنوی یوسف ﷺ در بازگرداندن بینایی پدرش مؤثر بوده است.

اما اینکه چرا یوسف ﷺ برای این کار از وسیله و روش ساده ای (افکندن پیراهن به صورت پدر) استفاده کرد، باید گفت روش پیامبران در تصرف تکوینی همین است که پیوسته از ابزار ساده استفاده می کردند، تا نقش آنان در تصرفات تکوینی بهتر آشکارتر شود (سبحانی، ۱۳۶۶، ۵: ۱۷۹).

۴-۶. موسی و ولایت بر تصرف در تکوین

قرآن کریم برخی معجزات [بخوانید تصرفات ولایی] حضرت موسی ﷺ را - که از جمله پیامبران بزرگ و جزو پنج پیامبر اولوالعزم بود - نقل می کند. از جمله آن، زمانی است که قوم او دچار بی آبی شدند. موسی ﷺ از خداوند برای آنان طلب آب کرد. خداوند نیز به موسی ﷺ دستور داد که عصای خود را به سنگی بزند، تا دوازده چشمه از آن بیرون بیاید و هر

چشمه‌ای متعلق به تیره‌ای از بنی اسرائیل گردد و هرکدام آبشخور خویش را بشناسد.

قرآن کریم به آن تصریح کرده است: «وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ (بقره: ۶۰)؛ و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش آب طلبید. به او دستور دادیم: عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن! ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید؛ آن‌گونه که هر يك (از طوایف دوازده‌گانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می‌شناختند».

این تنها موردی نیست که موسی ﷺ با زدن عصای خود، چنین کار فوق‌العاده‌ای انجام داد. ایشان در جای دیگر نیز با کوبیدن عصای خویش، آب دریا را دو نیم کرد و کف دریا نمایان شد و بنی اسرائیل به آسانی توانستند از وسط دریا عبور کنند؛ چنان‌که قرآن کریم به این مسئله نیز تصریح کرده است: «فَاَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ اَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (شعراء: ۶۳)؛ و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن! (عصایش را به دریا زد) و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود!»

در این موارد هم ظاهر آیات نشان می‌دهد که این کارهای خارق‌العاده مستقیماً کار خود خداوند است، ولی اگر دقت شود چنین نیست؛ زیرا گرچه خداوند می‌فرماید به موسی ﷺ گفتیم چنین و چنان بکند، ولی این دستوره‌های خداوند پشت صحنه است و در صحنه ظاهری و در میدان عمل، این موسی است که این کارهای خارق‌العاده را با اراده و خواست خود انجام می‌دهد، البته به حول و قوه الهی. چه اینکه اگر اراده و خواست موسی ﷺ در انجام این کارهای خارق‌العاده تأثیرگذار نبود، پس چرا به موسی دستور می‌دهد که عصای خود را بر سنگ و دریا بزند؟ اگر اراده و خواست موسی در موارد یادشده تأثیرگذار نبود، فرمان خداوند به او کار لغوی شمرده می‌شد؛ کافی بود که او دعا کند و خدا دعایش را مستجاب کند و کارهای خارق‌العاده مزبور بدون دخالت مستقیم موسی ﷺ محقق شود؛ اگرچه انجام کارها از طریق استجاب دعا نیز نمونه‌ای از تصرفات تکوینی و برخاسته از ولایت تکوینی است، تا چه رسد به انجام کارهای خارق‌العاده یادشده. بنابراین، به‌ناچار باید گفت: معنویت و کمال معنوی حاصل از قرب الهی موسی ﷺ بود که او را این چنین قادر و توانمند ساخت و او توانست در پرتو آن چنین کارهای خارق‌العاده‌ای را انجام دهد.

۶-۵. تصرفات ولایی حضرت عیسی

قرآن کریم به حضرت عیسی علیه السلام نیز برخی کارهای خارق العاده را نسبت می‌دهد که می‌رساند همه این کارها از نیروی باطنی، توانایی فوق العاده روحی معنوی و نیز اراده بسیار قوی او سرچشمه می‌گیرد؛ چنان‌که در این آیه به آن‌ها تصریح شده است: «أَتَىٰ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران: ۴۹)؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم!»

در این آیه، حضرت عیسی علیه السلام امور زیر را به خود نسبت می‌دهد:

- ساختن پرنده‌ای از گل؛
- دمیدن در پرنده و زنده کردن آن؛
- شفای کور مادرزاد؛
- درمان بیماری پیسی؛
- زنده کردن مردگان.

حضرت مسیح علیه السلام خود را فاعل این امور معرفی می‌کند، نه اینکه او درخواست کند و خدا انجام دهد، بلکه می‌گوید: «این کارها را من به اذن خدا انجام می‌دهم». مراد از اذن خدا در این موارد چیست؟ آیا اذن در این موارد یک اجازه لفظی است؟ به طور مسلم چنین نبوده و نیست، بلکه مقصود از آن اذن باطنی است؛ به این معنا که خداوند به بنده مقرب و به کمال بالا رسیده خود، آن چنان قدرت و توان روحی-معنوی می‌بخشد که وی به انجام چنین کارهای خارق العاده‌ای توانا می‌شود.

بشر در تمام امور به اذن و نیروبخشی خداوند نیاز دارد؛ چراکه هیچ کاری بدون اذن و اراده او صورت نمی‌پذیرد. بر همین اساس است که خداوند در آیه زیر کارهای خارق العاده حضرت عیسی علیه السلام را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي (مانده: ۱۱۰)؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن

می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی».

بنابراین، باید در ظرافت تعبیر قرآن کریم دقت شود؛ چون از یک سو از زبان عیسی علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: من این کارها را کردم و از سوی دیگر، می‌گوید این کارها به اذن و اراده من (یعنی خدا) صورت گرفته است. چرا این‌گونه بیان کرده است؟ برای اینکه هم استقلال در کارها را از بندگان سلب کند؛ چون اعتقاد به آن، موجب شرک و کفر است و هم جبر و سلب اختیار را نیز نفی کند، که باور به آن نیز سر از شرک و کفر درمی‌آورد و لذا هر دو باور و اعتقاد در فرهنگ اسلام ناب و منطق قرآن کریم، باطل و مطرود است.

۶-۶. تصرفات ولایی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

چنان‌که پیش‌تر یادآور شدیم، بیشترین و برترین مرتبه ولایت تکوینی از آن برترین انسان‌های کامل، یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای دوازده‌گانه آن حضرت «ائمه هدی» و فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد. همچنین، اشاره شد که آنان از میان انبیا و اوصیا، بیشترین حروف اسم اعظم را دارا بودند؛ تاجایی که از ۷۳ حرف اسم اعظم، آن‌ها به جز یک حرف - که به خداوند متعال اختصاص دارد - ۷۲ حرف آن را در اختیار داشته‌اند. به این دلیل، آن‌ها مظاهر همه اسمای حسناى الهی هستند و از ولایت مطلقه تکوینی نیز برخوردارند، تاجایی که بر کل ماسوی‌الله حتی انبیا و اوصیای پیشین نیز ولایت دارند؛ همچنان‌که دین آنان «اسلام» خاتم ادیان، جامع‌ترین و کامل‌ترین دین و کتاب آسمانی مکتبشان «قرآن کریم» نیز کامل‌ترین کتاب آسمانی و جامع‌ترین آن بوده و بر همه کتاب‌های آسمانی پیشین سیطره دارد (ر.ک. اصفهانی، ۱۴۰۸، ۹۲؛ امام خمینی، ۱۳۸۱، ۲۶-۳۰ و ۶۷-۶۹؛ همو، ۱۳۷۲، ۲۶-۲۷ و ۴۹-۵۰؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۶۶-۱۶۹؛ جوادی آملی، ۱۳۷۴، ۹: ۱۱۲).

بنابراین، باتوجه به جایگاه ممتاز و بی‌نظیر رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، آنچه خوبان همه دارند او به‌تنهایی دارد. براین اساس، آنچه از معجزات و کراماتی که در قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام برای دیگر انبیا و اوصیا ذکر شده، رسول خوبی‌ها - و اوصیای به‌حق او - همه

آن معجزات و کرامات و بلکه خیلی بیشتر از آن را دارا بوده‌اند. اینک برای نمونه، یکی از مهم‌ترین معجزات رسول اکرم ﷺ، یعنی «شق القمر» را که قرآن کریم یادآور شده، به اجمال می‌آوریم.

پیامبر اکرم ﷺ به درخواست مشرکان مکه و برای اثبات حقانیت رسالت و مکتبش، در شب چهاردهم ماه از خدا خواست که ماه دونیم شود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قمر: ۱)؛ قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت». همه مردم - از جمله کفار و مشرکان مکه - مشاهده کردند که ماه دونیم شد و هر نیمه‌ای سر کوهی قرار گرفت و سپس به هم وصل شدند و به آسمان برگشتند! (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹: ۶۱ و ۶۲). چنین چیزی فی‌نفسه امری ممکن است و عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد و از سوی دیگر، «شق القمر» معجزه است و معجزه اساساً امری خارق‌العاده است و وقوع چنین حادثه خارق‌العاده‌ای - که با اِعمال ولایت تکوینی انسان کاملی چون رسول خاتم ﷺ واقع شده است - نیز ممکن است و عقل، دلیلی بر محال بودن آن ندارد (همان، ۶۲-۶۳؛ طبرسی، ۱۳۳۹، ۹-۱۰: ۲۸۱-۲۸۲).

نتیجه‌گیری

از آنچه درباره ولایت تکوینی پیامبران الهی گفته شد، این نتایج به دست آمد:

- ولایت تکوینی هر ولی از اولیا و انبیای الهی، نمودار شخصیت والای انسانی او و نشانگر درجه قرب و منزلت الهی‌اش است؛
- بر این اساس، هر چه شخصیت انسانی و جایگاه ایمانی - الهی انسان برتر و کامل‌تر باشد به موازات آن، مرتبه ولایت تکوینی‌اش برتر و قدرت ولایی و تأثیرگذاری‌اش در انسان و جهان بیشتر است؛
- گرچه قرآن کریم با بیان نمونه‌هایی از قدرت‌نمایی برخی انبیا و اوصیای انبیا - در قالب معجزات و کرامات - ولایت تکوینی را برای آنان به اجمال اثبات می‌کند، اما اینکه حدود ولایت تکوینی آنان چقدر است ما نمی‌دانیم؛
- بر این اساس، گرچه در روایات معتبری برای خاتم پیامبران و اوصیای دوازده‌گانه‌اش

ائمه هدی علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، از ولایت مطلقه تکوینی سخن رفته است، ولی حدود این ولایت مطلقه را نیز ما نمی دانیم تا کجاست؛

- در این باره یک چیز مسلم است و آن اینکه اولیای الهی و در رأس آنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای دوازده گانه اش علیهم السلام، انسان های کامل اند و انسان های کامل، مظهر اسما و صفات الهی اند و به بیان روشن تر، پیامبران و امامان علیهم السلام، «وسایط فیض» الهی اند و لذا از لحاظ عقلی و شرعی مانعی وجود ندارد که آنان به اذن الهی مظهر قدرت و ولایت مطلقه الهی باشند و در نظام آفرینش قدرت نمایی کرده و بر آدم و عالم سیطره داشته باشند؛ چون سرچشمه قدرت و ولایتشان خدای متعال است و آن ها از خود استقلالی ندارند؛

- با این حال، با توجه به اینکه اولیای الهی، در هر مرتبه از کمال و قرب الهی که قرار داشته باشد، و نیز دیگر موجودات امکانی، همگی از خود استقلالی ندارند، ادب اسلامی اقتضا می کند که ما خلق و رزق و احیا و اماتة و امثال این ها را به غیر خدا نسبت ندهیم؛ زیرا قرآن کریم می گوید که ما از اسباب و وسائط عبور کنیم و به منبع اصلی [قدرت و ولایت] دست یابیم و توجهمان به کارگزار کلّ جهان [خدای متعال] باشد، که وسائط نیز آفریده او و مُجری اوامر و مظهر حکمت [و قدرت] او هستند؛

- با اینکه پیامبران، به ویژه پیامبر خاتم و اوصیای او، ولایت مطلقه تکوینی داشته اند، این طور نبوده که آنان گاه و بی گاه و بدون ملاک و معیار از قدرت فزاینده خدادادی استفاده کنند، بلکه آن ها در استفاده از این قدرت فوق العاده خدادادی، تابع ملاک های الهی بوده اند. از این رو، برای اثبات حق و ابطال باطل اعمال ولایت نموده، معجزه و کرامت ارائه می کردند.

کتابنامه

- ابن اثیر الجزری، مبارک بن محمد (بی تا). النهایه، بی جا، المکتبه الاسلامیه.
- اصفهانى نجفی، شیخ محمد حسین (۱۴۰۸). مجد البیان فی تفسیر القرآن. تهران، مؤسسه البعثه.
- امام صادق علیه السلام. جعفر بن محمد (۱۴۰۰). مصباح الشریعه. بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۴). تفسیر موضوعی قرآن مجید. قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). ولایت فقیه. قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی. قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). ادب فنای مقربان؛ شرح زیارت جامعه کبیره. قم، اسراء.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۱). انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه. تهران، بنیاد نهج البلاغه.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۵). هزار و یک کلمه. قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- دستغیب، سید عبدالحسین (۱۳۸۹). داستان های شگفت. قم، جامعه مدرسین حوزه قم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن المفضل (۱۳۶۲). معجم مفردات الفاظ القرآن. تهران، المکتبه المرتضویه.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵). ولایت تشریعی و تکوینی از دیدگاه علم و فلسفه. قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سبحانی، جعفر (۱۳۶۶). منشور جاوید؛ تفسیر موضوعی. قم. دفتر انتشارات اسلامی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴). الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
- الشرطونی اللبانی، سعید الخوری (۱۳۸۵). اقرب الموارد. تهران، دارالاسوه للطباعه والنشر.
- صفارقمی، محمد بن حسن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات. قم. مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۶). در محضر علامه طباطبایی؛ پرسش ها و پاسخ ها. (محمد حسین رخ شاد، پرسش کننده). قم، نهانندی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، سید مصطفی (۱۳۵۸). فرهنگ نوین (عربی - فارسی). تهران، اسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۶). ولایت نامه (ترجمه رساله الولایه). (همایون همّتی، مترجم). تهران، امیرکبیر.

- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۳۹). مجمع البیان. بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷). مجمع البحرین. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین. قم، اسماعیلیان.
- غزالی، محمد (۱۳۶۱). علم لذنی. (زین العابدین کیایی نژاد، مترجم). تهران، مطبوعاتی عطایی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱). اصول کافی. بیروت، دارالتعارف.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۴). امامت و رهبری. تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). یادداشت‌های استاد مطهری. تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). مجموع آثار. تهران، صدرا.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۲). مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه. (سیدجلال‌الدین آشتیانی، مقدمه). تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۱). امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- میرجهانی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۸۲). ولایت کلیه. (سیدمحمد لولاکی، محقق). قم، نشر الهدی.